

نشریه ادبیات تطبیقی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ۶، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

## بررسی تطبیقی رنج‌های ورتن جوان گوتته با لیلی و مجنون نظامی گنجوی (علمی - پژوهشی)\*

سونیا میرزایی  
کارشناس ارشد ارتباط تصویری دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی  
دکتر امیر اشرف آریانپور  
دانشیار گروه موسیقی دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی

### چکیده

هدف اصلی این نوشتار، تحلیل و بررسی دو منظومه لیلی و مجنون نظامی گنجوی و رنج‌های ورتن جوان یوهان ولفگانگ فون گوتته و یافتن نقاط اختلاف و اشتراک آنها است. در این مقاله و در بخش نخست آن، با تأکید بر ساختار روایی داستان، نشان دادیم که مثنوی شهر بند گنجه (در حدود ۴۷۰۰ بیت) و شاهکار گوتته (۸۶ نامه) در سه بخش برون متنی، زایش، کمال و اوج از دیدگاه زمانی زمینه‌ای مشترک داشته، هر دو سراینده به یک شیوه صحنه‌سازی کرده و سوگنامه‌ای غیر اپیزودیک آفریده‌اند. در بخش دوم، با توجه به این ارتباط‌ها و با تکیه بر مکتب آمریکایی در ادبیات تطبیقی، به شناسایی درون متنی نیروهای فرهنگی و شخصیت‌شناسی قهرمانان داستان پرداخته‌ایم.

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۱/۱۵  
sonia.mirzaei@gmail.com

\*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۷/۱۵  
نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

می توان گفت عشق عرفانی یکی از دست مایه های اصلی داستان هردو نویسنده است. به علاوه، فرهنگ و تعصبات فرهنگی کلیدی ترین نکته در قلم فرسایی هر دو گوینده می باشد.

**واژه های کلیدی:** عشق عرفانی، فرهنگ، رنج های ورتِر جوان، لیلی و مجنون، گوته، نظامی.

#### ۱- مقدمه

عاشقی و شاعری چنان با یکدیگر آمیخته اند که عشق را مرتبه کمال روح و فکر ادبی بشر و شعر را خطبه فصیح و زبان دار عشق تعبیر می کنند. در حقیقت، عشق در طول قرن ها عرصه را چنان بر سایر افکار و احساسات بشری تنگ ساخت که دیوان بسیاری از شاعران و عارفان جهان چیزی جز بیان رموز عشق و آیین دلبندی نیست. از این میان، نظامی گنجوی (قرن ششم) که یکی از بزرگترین شاعران جهان ایرانی است، با منظومه لیلی و مجنون و یوهان ولفگانگ فُن گوته<sup>۱</sup> که از اروپای قرن هجدهم و از دنیای آلمانی زبانان برآمده با رمان رنج های ورتِر جوان<sup>۲</sup> (۸۶ نامه)، داستان عشق را چنان به تصویر کشیده اند که تأثیر آن بر ادبیات ایرانی و آلمانی کاملاً مشهود است. بنابراین، ادبیات هر ملتی چه به معنی عام و چه به معنی خاص نماینده و آینه تمام نمای فرهنگ آن ملت است و فهم درست ادبی، آنگاه حاصل می شود که متن ادبی در برابر دیگر متون بررسی شده و به بوتۀ تحلیل و تطبیق سپرده شود. از اینرو و به یاری ادبیات تطبیقی<sup>۳</sup> که چشم اندازی ست به فرهنگ های مختلف؛ با شیوه ای روشمند به بررسی تلاقی ادبیات در زبان های مختلف و روابط پیچیده آن پرداخته (کفافی، ۱۳۸۲: ۴۲) و با تأکید بر جنبه های مختلف ذوقی و هنری، وجوه اشتراک و اختلاف آن ها را نشان می دهیم (عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۳۲ و ۹۲). به این منظور، رهیافت و مسأله اصلی این جستار، پرده برداشتن از چگونگی نمود این مضامین و وجوه تشابه و تفاوت در کلام این دو گوینده است.

#### ۱-۲- پرسش، فرضیه، مواد و روش پژوهش

پرسش های پژوهش:

۱. سیر روایی داستان و مراحل عشق در منظومه دو شاعر چگونه طراحی شده است؟

۲. بر اساس مکتب آمریکایی<sup>۴</sup> ادبیات تطبیقی، این دو منظومه چه شباهت ها و چه تفاوت هایی دارند؟

فرضیه های پژوهش:

۱. هر دو نویسنده سیر روایی داستان و مراحل عشق را از دیدگاه زمانی، در سه بخش برون متنی. الف: (زایش) بهار زندگانی (طفولیت) بهار طبیعت، ب: کمال (تابستان)، ج: اوج (مرگ) برگ ریزخان و سرمای خاک (پاییز و زمستان)، شرح داده اند.
  ۲. هر دو گوینده، با استفاده از این مضامین و حول محور عشق شیفتگی، درونمایه عشق عرفانی، کهن الگوی<sup>۵</sup> پدر و پسر عقده ادیپ (Oedipus complex)، فرهنگ و فرایند فردیت، نقاط اشتراک و اختلاف را نشان داده اند.
- مواد و روش پژوهش:

- مواد اصلی این تحقیق عبارتند: از دفتر شعر نظامی گنجوی (منظومه لیلی و مجنون) و رمان رنج های ورتر جوان گوته (فارسی و آلمانی).
- روش این پژوهش توصیفی و تحلیلی با رویکرد تطبیقی - تقابلی است.

### ۱-۳- پیشینه پژوهش

تا کنون پیرامون منظومه های عاشقانه نظامی مطالعات تطبیقی گوناگونی صورت پذیرفته است. در ایران، تنها اثری که به بررسی زندگی و آثار سخن سرای شهیر آلمانی، گوته، پرداخته، کتاب زندگی و آثار گوته اثر پرویز پرویزفر است. متأسفانه در ایران این شاعر عالی قدر را بیشتر با دیوان غربی - شرقی او می شناسند؛ اما او آثار ارزشمند دیگری چون رنج های ورتر جوان، ایفی ژنی،<sup>۶</sup> اگمنت،<sup>۸</sup> تاسو<sup>۹</sup> و فاوست<sup>۱۰</sup> را نیز نوشته که هر یک از شهرت به سزایی در جهان برخوردارند. این مقاله نخستین پژوهش پیرامون وجوه اشتراک و اختلاف لیلی و مجنون و رنج های ورتر جوان<sup>۱۱</sup> از منظر ادبیات تطبیقی است.

## ۲-۱- نظامی گنجوی (لیلی و مجنون)<sup>۱۲</sup>

نظامی از شاعرانی است که بی شک باید او را در شمار ارکان شعر و ادب فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. اگرچه داستان سرایی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشد، لیکن تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانست این نوع از شعر، یعنی شعر تمثیلی (Dramatique) را در زبان فارسی به حدّ اعلاّی تکامل برساند، نظامی است (صفا، ۱۳۸۱: ۸۰۷). سومین منظومه یا بهتر بگوییم سوگنامه نظامی، لیلی و مجنون،<sup>۱۳</sup> داستانی است یک پارچه و سراسر غم درباره پسر و دختری جوان با عشقی شورانگیز که از داستان‌های قدیم عرب بوده است.<sup>۱۴</sup> این داستان تنها منظومه غیر اپیزودیک نظامی است و از لحاظ هیئت کلی، نزدیکترین آن‌ها به رمان است (حمیدیان، ۱۳۹۰: یو).

## ۲-۲- یوهان ولفگانگ فون گوته (رنج‌های ورتِر جوان)

گوته شاعر عصر کلاسیک آلمان را، که به همراه شیلر<sup>۱۵</sup> از بزرگترین نمایندگان جنبش توفان و طغیان (Sturm und Drang) بود، زمانی می‌توان به عنوان شاعری جهانی درک کرد که او را با شاعران بزرگی چون هومر، دانته و شکسپیر بسنجیم (گسمان، ۱۳۵۰: ۱۰۰ - ۸۹). او در اولین رمان خود، رنج‌های ورتِر جوان<sup>۱۶</sup> رمانی به صورت نامه نگاری (مکاتبه)<sup>۱۷</sup> و در چارچوب مکتب احساسی با تأثیر از مسیاس (Messias) اثر کلپشتوک<sup>۱۸</sup> احوال روحی و فرو رفتن در طبیعت را به خوبی نشان می‌دهد. داستانی برگرفته از عشق خود گوته به لوته بوف<sup>۱۹</sup> که در سال ۱۷۷۴م. منتشر شد و با انتشار آن، تاریخ رمان نویسی غرب جهت تازه‌ای پیدا کرد؛ تب ورتِر (Fièvre de Werther) اروپا را فرا گرفت، ناپلئون هفت بار آن را خواند و عده‌ای از جوانان آلمانی و فرانسوی خودکشی کردند.

## ۲-۳- سیر روایی از دیدگاه زمانی

### ۲-۳-۱- زایش (بهار)

#### لیلی و مجنون

قیس آن نورسته گل خندان که خداوند به پدر عطا نموده بود، چون به ده سالگی رسید، پدر، وی را به دبیر سپرد تا به درس و تعلیمش پردازد. در گروه پسران و دختران

مکتب، طنّازی از قبیلهٔ نجد با چشمانی چون آهو، لیلی نام کنار او می‌نشست. قیس در نگاه اوّل به مهر دل خریدش، لیلی نیز هوای او جست.

چون دُرّ طلب از برای فرزند	می بود چو کان به لعل در بند
ایزد به تضرّعی که شاید	دادش پسری چنان که باید
شد چشم پدر به روی او شاد	از خانه به مکتبش فرستاد
هر کودکی از امید و از بیم	مشغول شده به درس و تعلیم
با آن پسران خُرد پیوند	هم لوح نشسته دختری چند
آهو چشمی که هر زمانی	گُشتی به کرشمه ای جهانی
در هر دلی از هواش میلی	گیسوش چو لیل و نام لیلی

[۱۱] کلیات نظامی گنجوی

دل باختگی آن‌ها دهان به دهان گشت و در هر کوی و برزن صحبت از آنان شد. لیلی را که از مکتب بردند، قیس از عشق جمال دلارام در هیچ منزلی آرام نگرفت و ناشکیبایی اش سبب شد تا از آن پس به او مجنون لقب دهند.

عشق آمد و کرد خانه خالی	برداشته تیغ لاابالی
زان دل که به یکدگر نهادند	در معرض گفتگو فتادند
زین قصّه که محکم آیتی بود	در هر دهنی حکایتی بود
از عشق جمال آن دلارام	نگرفت به هیچ منزل آرام
و آنان که نیوفتاده بودند	«مجنون» لقبش نهاده بودند
لیلی چو بریده شد ز مجنون	می ریخت ز دیده در مکنون
مجنون چو ندید روی لیلی	از هر مژّه ای گشاد سیلی

[۱۲] کلیات نظامی گنجوی

## شانزدهم ژوئن

به تازگی با کسی آشنایی یافته ام که قلبم را به شدت لمس کرده است. دوستان جوان ما مجلس رقصی برپا کرده بودند که من هم خوشروییانه قبول دعوت کردم. قرار شد در بین راه به دنبال شارلوت رفته و او را هم با خود به ضیافت ببریم. من به ادای احترام به منزل داخل شدم تا شارلوت را به سوی کالسکه راهنمایی کنم. وقتی در را گشودم چشمم به دلنشین ترین صحنه ای افتاد که تا به حال دیده ام. در سرسرای عمارت، چندین کودک قد و نیم قد بر گرد دوشیزه ای جوان حلقه زده بودند! که پیراهن سفیدی به تن داشت و روبان هایی صورتی رنگ زینتش داده بود. او قطعه هایی از نان می برید و به کودکان می داد [...] در تالار رقص محو تماشای چشم های سیاه او بودم. او افسونم می کرد، در این دنیایی که در سیاهی شب فرو می رفت، همچون خواب زده ها بودم [...].

Ich habe eine Bekanntschaft gemacht, die mein Herz näher angeht [...]. Ich ging durch den Hof nach dem wohlgebauten Hause, und da ich die vorliegenden Treppen hinaufgestiegen war und in die Tür trat, fiel mir das reizendste Schauspiel in die Augen, das ich je gesehen habe [...].

## بیست و یکم ژوئن

روزهایم مثل ساعاتی که خداوند به مقربان خود ارزانی می کند، سرشار از سعادت است. سرنوشت هر چه که باشد، پنهان نمی کنم که شادی، آن ناب ترین شادی های زندگی را چشیده ام [...].

Ich lebe so glückliche Tage, wie sie Gott seinen Heiligen ausspart [...].

## ۲-۳-۲- کمال (تابستان)

## لیلی و مجنون

مجنون به طواف کوه نجد می رفت و جز نام لیلی کلامی بر لب نمی راند. به هر سو می دوید، اشک می ریخت، آواز عشق سر می داد و به باد صبا پیغام که اشکم به دامن زلف

لیلی ریز و از خاک پای او یاد بودی به نسیم بسیار که نزد من آورد تا چون توتیا بردیده  
نهم.

آن کوه که نجد بود نامش      لیلی به قبیله هم نامش  
از آتش عشق و دود اندوه      ساکن نشدی مگر بر آن کوه  
قانع شده این از آن به بویی      و آن راضی از این به جستجویی  
[۱۳] کلیات نظامی گنجوی

### ورت‌ر و شارلوت

اول ژوئیه

از دل و از حال محترضری در بستر مرگ افتاده، خراب تر؛ خودم در می یابم که لوته  
برای انسانی بیمار چه وجود ارزشمندی است [...].

Was Lotte einem Kranken sein muß, fühl ich an meinem eigenen  
armen Herzen, das übler dran ist als manches, das auf dem  
Siechbette versmachtet [...].

### لیلی و مجنون

مجنون از شنیدن پند خویشان بر سر کوبید، پیراهن درید و زاری کرد. چون وامق از  
آرزوی عذرا به کوه و صحرا قدم گذاشت. لیلی، لیلی، گویان به هر سوی می رفت و  
مجنون صفت از هر کوی می گذشت. به خود می گفت:

گر مستم خواند یار، مستم      ور شیفته گفتم، نیز هستم  
ای کاش که بر من افتادی      خاکی که مرا به باد دادی  
[۱۵] کلیات نظامی گنجوی

و آن‌گاه خطاب به لیلی ناله سر می داد که:

ای راحت جان من کجایی      در بردن جان من چرایی  
[۱۵] کلیات نظامی گنجوی

### ورت‌ر و شارلوت

دهم و سیزدهم ژوئیه

وقتی که در محفلی حرف لوته (شارلوت) پیش می آید، من چه قیافه مسخره ای می گیرم! خاصه اگر بپرسند آیا از او خوشم می آید. خوشم می آید؟! آن دیگر چه آدمی است که به جای آن که همه جان و دلش از محبت لوته سرشار باشد، صرفاً از او خوشش بیاید [...] آیا می توانم این شادی آسمانی را با این کلمات بر زبان آورم - که او دوستم دارد؟ و من از این عشق چه به خود می بالم [...].

Die alberne Figur, die ich mache, wenn in Gesellschaft von ihr gesprochen wird, solltest du sehen! Wenn man mich nun gar fragt, wie sie mir gefällt - Gefällt! Was muß das für ein Mensch sein, dem Lotte gefällt, dem sie nicht alle Sinnen, alle Empfindungen ausfüllt! [...].

### لیلی و مجنون

پدر که در کار مجنون در مانده بود، به نیاز پرداخت و به گفته خویشان فرزند را به مگه برد. مجنون در کعبه حلقه به دست گرفت و لابه کرد:

در حلقه عشق جان فروشم      بی حلقه او مباد گوشم  
از چشمه عشق ده مرا نور      وین سُرْمه مکن ز چشم من دور

[۱۶] کلیات نظامی گنجوی

### ورتر و شارلوت

شانزده ژوئیه

لوته برای من وجودی مقدس است و هر آن حرص و هوا که در دل است، در حضور او خاموش می شود. من در پیش او از جان خود بی خبرم و تار و پود وجودم انگاری از هم می پاشد [...].

Sie ist mir heilig. Alle Begier schweigt in ihrer Gegenwart. Ich weiß nie, wie mir ist, wenn ich bei ihr bin; es ist, als wenn die Seele sich mir in allen Nerven umkehrte [...].

بیست و نه ژوئیه



عالی است! که من همسر او باشم! ای پروردگاری که حیات و هستی به من بخشیدی، اگر این بخت بلند را ارزانی ام می کردی، سراپای عمرم دعایی بی وقفه به درگاه تو بود.

Es ist alles gut! - Ich - ihr Mann! O Gott, der du mich machtest, wenn du mir diese Seligkeit bereitet hättest, mein ganzes Leben sollte ein anhaltendes Gebet sein [...].

### لیلی و مجنون

زیبایی لیلی شهره عام شد و از هر سوی خواستگاران به سوی قبیله اش حرکت کردند. ابن سلام نیز با خزانه های بسیار پیش رفت. پدر و مادر لیلی عاقبت رضا دادند و عروس را با جلال به خانه ابن سلام بردند. مجنون چون داستان ازدواج لیلی را شنید، آن قدر سر بر سنگ زد که از خونس دشت گلرنگ شد و در عالم خیال از لیلی شکایت ها کرد:

من مهر تو را به جان خریده      تو مهر کسی دگر گزیده  
با یار نو آنچنان شادی شاد      کز یار قدیم ناوری ییاد  
در تو به چه دل امید بندم؟      وز تو به چه روی باز خندم؟  
[۲۹] کلیات نظامی گنجوی

### ورتز و شارلوت

سی ام ژوئیه

آلبرت آمده است. وقتش است که من بگذارم بروم. خلاصه کنم، داماد آمده است. ناچارم هوای او را از سر دور کنم [...].

Albert ist angekommen, und ich werde gehen [...]. Genug, der Bräutigam ist da [...].

سی ام اوت

ای بینوا! آیا دیوانه نیستی؟ آیا خود را فریب نمی دهی؟ از این عشق بی کران و تب آلود، در چه انتظاری؟ اما، منظور همه دعاهای من تنها اوست. درخیالم جز نقش روی او ظهور نمی کند و همه چیز جهان و دور و برم را جز در ارتباط با او نمی بینم [...].

Unglücklicher! Bist du nicht ein Tor? betrügst du dich nicht selbst? Was soll diese tobende endlose Leidenschaft? [...].

۲-۳-۳- اوج، مرگ ( پاییز و زمستان )

### لیلی و مجنون

روزی که غلامان از نگهبانی دروازه کاخ ابن سلام فارغ بودند، لیلی آرام به بیرون راه یافت. کنار راه نشست تا هر که آید، از احوال یار پرسد. سلیم از کنارش گذشت؛ او را شناخت، عهد کرد مجنون را زیر نخل بیرون شهر، نزدش آورد. عاشق و معشوق کنار یکدیگر نشستند و مجنون چنین گفت:

جز در غم تو قدم نداریم	غم دار توئیم و غم نداریم
در برکشمت چو رود در چنگ	پنهان کنمت چو لعل در سنگ
در بزم تو می خجسته فال است	یعنی به بهشت، می حلال است

[۴۱] کلیات نظامی گنجوی

### ورتر و شارلوت

سوم نوامبر

خدا می داند بارها با این آرزو و گاه حتی با این امید به بستر رفته ام که دیگر بیدار نشوم و باز صبح چشم باز می کنم و آفتاب را می بینم و حالی فلاکت بار به من دست می دهد.

Weiß Gott! ich lege mich so oft zu Bette mit dem Wunsche, ja manchmal mit der Hoffnung, nicht wieder zu erwachen: und morgens schlage ich die Augen auf, sehe die Sonne wieder und bin elend [...].

شب عید کریسمس

پس از آخرین دیدار، ورت‌ر خطاب به شارلوت نوشت: «آخرین بار، آخرین بار است». در این دنیا عشق من به تو گناه است [...] ← نک. Nach: Am 20. Dezember

### لیلی و مجنون

با مرگ شوی، لیلی بهانه‌ای ساخت و همگان را از خود دور کرد، دو سال از دوری و عشق مجنون فریاد به آسمان کشید [۴۳]. سرانجام پاییز زندگی لیلی فرا رسید. ژاله را گرمای تابستان برد و باد پاییزی برگ‌های درختان را به بازی گرفت. در حالی که اشک چون دُر سفته از دیده فرو می‌ریخت، آرام بخفت و دیگر بار چشم نگشود [۴۴]. مجنون از حادثه باخبر شد. آنقدر بر مزار لیلی گریست که لاله روید، آه از نهاد بر آورد:

هم گنج شدی، که در زمینی      گر گنج نه‌ای، چرا چینی  
گر نقش تو از میانه برخاست      اندوه تو جاودانه برخاست

[۴۴] کلیات نظامی گنجوی

برداشت به سوی آسمان دست      انگشت گشاد و دیده بریست  
کای خالق هر چه آفریده است      سوگند به هر چه برگزیده است  
کز محنت خویش وارهانم      در حضرت یار خود رسانم

سپس، سر بر زمین نهاد؛ تربت یار دربر گرفت، ای دوست گفت و جان از بدنش رها

گشت. [۴۵] کلیات نظامی گنجوی

### ورت‌ر و شارلوت

Nach: Am 20. Dezember

سرانجام ورت‌ر تپانچه‌هایی را که از آلبرت امانت خواسته بود، دریافت کرد، خاصه وقتی شنید آلبرت به شارلوت گفته آن‌ها را بده، نوشت: این تپانچه‌ها از دست تو گذشته‌اند، تو غبار آن را پاک کرده‌ای من هزار بار می‌بوسمشان؛ تویی که آرزو داشتم مرگ را از دستانت پذیرا شوم، و حال می‌پذیرم! [...]

[...]: Sie sind durch deine Hände gegangen, du hast den Staub davon geputzt, ich küsse sie tausendmal! [...].

پس از یازده شب ← نک. Nach Eilfe.

تپانچه ها پُرند! ساعت دوازده است. دیگر وقتش فرارسیده است! لوته ! لوته، خدانگهدار!

Sie sind geladen – Es schlägt zwölf! So sei des denn! Lotte!  
Lotte, lebe wohl!

جدول شماره ۱: سیر روایی داستان

سیر داستان	لیلی و مجنون	ورتر و شارلوت
زایش	طفولیت عشاق، آغاز داستان از مکتب	فصل بهار، آغاز داستان از دیدار در ضیافت شام
کمال	آواره کوه و بیابان شدن مجنون و آرزوی وصال، ازدواج لیلی با ابن سلام	فصل تابستان، سفر به شهری دیگر، آرزوی وصال، ازدواج شارلوت با آلبرت
اوج	مرگ ابن سلام، بیماری لیلی و مرگ او، مرگ مجنون	فصل پاییز و زمستان، خودکشی ورتر

## ۲-۴- شباهت‌ها و تفاوت‌های درون متنی

### ۲-۴-۱- شباهت‌ها

۱- هر دو گوینده عشق شیفتگی را دست مایه کار خویش ساخته اند؛ عشقی که از انکار توشه و مایه می گیرد و آدمی را که پایبندش شده، ناگزیر می سازد که هر چیزی را که به زندگی اجتماعی انتظام می بخشد، انکار کند (دوروژمن، ۱۳۷۴: ۲۳۰ - ۲۱۵). بدین جهت، در دو منظومه، جامعه و قرارهای آن، حضوری دائمی دارند و قهرمانان به انتقاد گزنده آن می پردازند.

۲- هر دو داستان‌سرا مقصود اصلی از نمایش چنین عشق پاک‌ی را رسیدن به عشق حقیقی که عشق به خداوند است، می‌دانند خاصه آنجا که نظامی می‌گوید:

کاین عشق حقیقتی عرض نیست      کآلوده شهوت و غرض نیست  
عشق آینه بلند نور است      شهوت ز حساب عشق دور است

و گفته می‌گوید: چیست آدمی، این نیمه خدای ستوده؛ و نیز اشاره می‌کند: آن روزهایی که یادشان مرا آزار می‌دهد، به این خاطر سعادت آمیز بودند که من صبور و شکیباً به انتظار روح خدا می‌نشستم.<sup>۲۰</sup>

۳- در هر دو داستان به علت نبودن امکان رقابت و ستیزه جویی پسر با پدر، نیاموختن مردانگی و غلبه بر موانع و مشکلات در مکتب زندگی، قهرمانان گرفتار عقده رهاشدگی و وانهادگی یأس آمیز بوده، ادیب زده<sup>۲۱</sup> نیستند. چنانکه پدر مجنون را نرم خو و مدارا فطرت می‌یابیم و ورت‌رها گشته، از پدری (خداوند) که جانش از او سرشار است، می‌خواهد در آغوشش گیرد و او را از خود نراند.

۴- هر دو داستان نمایش تراژیکی هستند که بنابر حوادث و سیر داستان، حول محور و هسته اصلی،<sup>۲۲</sup> داستان به فاجعه (Catastrophe)<sup>۲۳</sup> منتهی گشته و منجر به مرگ جانگداز قهرمانان می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۴۴).

۵- در هر دو اثر، طبیعت و متعلقات آن حضوری پررنگ دارند: همچون حضور مجنون در میان وحوش، دیدار عشاق در نخلستان و مرگ جانگدازشان در خزان زمان، و وصف حالات و شور شیدایی ورت‌ر بنا بر گذر فصول سال و خودکشی اش در سرمای طبیعت.

## ۲-۴-۲- تفاوت‌ها

۱- قصه‌ای که نظامی به نظم در آورده، روایتی است در چارچوب حیات بدوی اعراب و شیوخ قبایل صحرا. اما رمان ورت‌ر حکایتی است در حیات بعد از دوران روشنفکری و رو به رشد مدنیّت و شهرنشینی و تحت روحیات رمانتیک.

۲- عدم وصال لیلی و مجنون در آوازه شدن نام آن دو بر سر زبان‌ها است که بنا به رسم عرب و جامعه ای آنچنان پدرسالار چون مردی به عشق زنی شهره شد، زن را به او نمی دهند. اما عدم وصال ورتتر و شارلوت اختلاف شدید طبقاتی است که در اروپای قرن هجدهم حکمفرما بود.

۳- لیلی نظامی دوشیزه ای است که تعصب جامعه او را از تحصیل و حق فعالیت اجتماعی محروم می دارد و از آغاز تا انجام در بند اسارت است و بکر جان شیرین و می نهد؛ اما شارلوت بانویی است هنرمند و کامیاب با تمام ویژگی های یک زن، شاداب و سرزنده که این از سر لطف عصر رمانتیک است که زن اروپایی را بعد از مدت‌ها در حصار بودن آزاد می‌سازد.

۴- از دیدگاه روانشناسی، مجنون نمونه انسانی است دوستدار درد و رنج و خود آزار و به قول یکی از پیروان فروید، میان عقده تماشا دوستی<sup>۲۴</sup> و تأثیر پذیری رابطه ای عمیق وجود دارد، بدین معنی که چنین آدم عقده مندی بیشتر دوست دارد تماشایی (تماشاگر) و چشم چران باشد تا بازیگر (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۹۲). مجنون در دوران کودکی که مظهر یک زندگی روانی فارغ از خودآگاه (من) نامریی است (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۶)، با لیلی آشنا شد، اما در همان اوان، یک نهی از خارج (جامعه و منع های تابویی) در برابر او قرار گرفت (دور کردن لیلی)؛ با توجه به ساختمان روانی اولیه طفل، منع نتوانسته میل را در او به طور کامل از میان ببرد و فقط موفق شده آن را وا پس بزند؛ یعنی میل را بدرون ضمیر ناآگاه براند، به این ترتیب، نهی و میل، هر دو برقرار و پابرجا مانده اند (فروید، ۱۳۵۱: ۴۴)؛ بدین جهت است که مجنون آهو<sup>۲۵</sup>ی در دام افتاده را که نمادی از روح آزرده اش است، می رهاند؛ اما ورتتر که در جوانی با شارلوت آشنا شده شخصیتی است که هم تماشاگر است و هم بازیگر.

### ۳- نتیجه گیری

نبوغ نظامی در ابتکارات لفظی و توصیف روانی قهرمانانش در منظومه عاشقانه لیلی و مجنون نمایان است، به طوری که این سوگنامه را مایه الهام دیگر سخنسرایان می یابیم؛ در

مقابل، همتای سخن سنج آلمانی زبان اوست که با رمان جنجالی و پردامنه رنج‌های ورت‌ر جوان فصلی جدید در رمانتیسزم رقم زد. تشابه در ساختار روایی و بازآفرینی مضامین به کار رفته در این دو منظومه، موجب تشابه و در بعضی موارد تفارق در بافت درونی، قرابت محتوایی و فضایی شده است. از نظر بافت بیرونی، کاربرد وجه زمانی در لیلی و مجنون؛ تشابهات با رنج‌های ورت‌ر را بیشتر تقویت کرده است. همین امر سبب تشابهاتی درون متنی در نمایش شیوه عشق ورزی، ادیپ زدگی و آرزوی وصال در دنیایی دیگر شده است. همچنین، تلفیق عناصر، مضامین و مختصات لیلی و مجنون با مضامین و مختصات رنج‌های ورت‌ر جوان موجب بازشناسی وجوه تفارق در امر فرهنگی و شخصیت قهرمانان شده است. به طور کلی، می‌توان گفت نظامی و گوته با بهره‌گیری از مضمون عشق عرفانی یک صحنه از زندگانی بشر را نقاشی کرده و آرزوی وصال را به قهرمانانشان در دنیایی عاری از اختلافات و تعصبات فرهنگی نوید داده‌اند.

### یادداشت‌ها

Johan Wolfgang von Goethe

-۱

Die Leiden des jungen Werther

-۲

<sup>۳</sup>- ادبیات تطبیقی، رابطه تنگاتنگی با ادبیات جهان دارد و در واقع، مواد خام مطالعات پژوهشگر ادبیات تطبیقی را، ادبیات جهان تشکیل می‌دهد. گوته اندیشمند و نویسنده شهیر آلمانی اولین کسی است که اصطلاح ادبیات جهان را در محافل ادبی مطرح کرد (یوست، ۱۳۸۷: ۳۳).

<sup>۴</sup>- مکتب آمریکایی در ادبیات تطبیقی در پی ایجاد همبستگی میان ادبیات و هنر‌ها بوده و صرفاً به مقایسه دو اثر ادبی با زبان‌های متفاوت با تأکید بر جنبه‌های ذوقی و هنری برای نمود وجوه اشتراک و اختلاف آن‌ها می‌باشد (عبود و دیگران، همان).

<sup>۵</sup>- کهن‌الگو (Archetype): تصویر، مایه، یا انگاره‌ای درونمایه‌ای که آنقدر در تاریخ، ادبیات، مذهب یا آداب و سنن محلی تکرار شده که قدرت نمادین پیدا کرده است. در روانشناسی یونگ، کهن‌الگوها یا (تصاویر ازلی) عناصر ساختاری/اسطوره

سازند (گرین، ۱۳۸۵: ۳۲۲). یونگ می گوید: (کهن الگو) در واقع، یک گرایش غریزی است (یونگ، ۱۳۸۹: ۹۶).

<sup>۶-</sup> همچون: مقایسه رومئو و ژولیت شکسپیر با خسرو و شیرین نظامی از بهرام طوسی در کنگره بین المللی بزرگداشت تولد حکیم نظامی گنجوی (۱۳۷۰، تبریز) و مقایسه لیلی و مجنون نظامی با رومئو و ژولیت شکسپیر اثر علی اصغر حکمت (بی تا، کتابخانه بروخیم).

<sup>7-</sup> Iphigenia

<sup>8-</sup> Egmont

<sup>9-</sup> Tasso

<sup>10-</sup> Faust

<sup>۱۱-</sup> توجه خاص به رمان رنج های ورتر جوان بدان جهت است که با انتشار آن یکی از فصول مهم رمانتیسیم اروپا شروع شده است.

<sup>۱۲-</sup> به تقلید از لیلی و مجنون نظامی، امیر خسرو دهلوی در ۶۹۸ ه. ق مجنون و لیلی را به نظم در آورد، پس او زین الدین صاعد خبوشانی و دیگر شعرا، داستان لیلی و مجنون را نوشتند (ستاری، ۱۳۸۵: ۹).

<sup>۱۳-</sup> حدود ۴۷۰۰ بیت که در ۵۸۸ ه. ق به بحر هزج مسدس آخر مقبوض محذوف، به رشته نظم در آمده و به شروانشاه ابوالمظفر اخستان بن منوچهر پیشکش گردید (گروه نویسندگان، ۱۳۸۴: ۲۰۶).

<sup>۱۴-</sup> به نظر می رسد لیلی و مجنون در اواخر قرن ۷م. می زیسته اند (کراچکوفسکی، ۱۳۷۶: ۶۲)، ابن الندیم از آنان در شمار عشاق دوران جاهلیت که در وصفشان اخباری تألیف گردیده، نام می برد (صفا، همان: ۸۰۳)، اما ستاری براین عقیده است که پیشینه این داستان در ادبیات بابل دیده می شود، با این تفاوت که داستان در آنجا پایانی خوش دارد (ستاری، همان: ۱۵).

<sup>15-</sup> Johann Christoph Friedrich von Schiller

<sup>۱۶-</sup> کتاب تعلیم عشق اثر گوستاو فلوبر، آندره والتر (André Walter) نوشته آندره ژید، نقاش سالزبورگ (Peintre de Salsbourg) اثر شارل نودیه، اعترافات یک



فرزند زمان (La Confession d'un enfant du siècle) از آلفرد دوموسه، شهوت (La volupté) از سنت بو و زنیته دره (Le Lys dans la vailé) اثر بالزاک تحت تأثیر ورتن نوشته شده اند (پرویزفر، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۱۲۷).

<sup>۱۷</sup> - این شیوه داستانسرایی از ابداعات ساموئل ریچاردسن (Samuel Richardson) نویسنده اسکاتلندی در داستانی تحت عنوان کلاریسا هارلوو (Clarissa Harlow) و ژان ژاک روسو در رمان الوئیز جدید (Nouvelle Héloïse) است (پرویزفر، پیشین: ۱۵۳).

<sup>18-</sup> Friedrich Gottlieb Klopstock.

<sup>19-</sup> Lotte Buff

<sup>۲۰</sup> - اشاره و تأکید بر دیانت مسیحی است که بر پایه عشق بنا شده. (آشتیانی، ۱۳۶۸: ۳۸۷).

<sup>۲۱</sup> - عقده ادیپ: اصطلاحی در روانشناسی فرویدی که بر وابستگی شدید و گاه عاشقانه پسر به مادرش دلالت می کند. در موارد دیگر ممکن است احساس حسادت پسر به پدر باشد (گرین، همان: ۳۲۱).

<sup>22-</sup> Plot

<sup>۲۳</sup> - کنش پایانی یک تراژدی که در آن، شخصیت یا شخصیت های اصلی می میرند یا شکستی سهمگین می خورند (گرین، همانجا).

<sup>24-</sup> Spectaculaire

<sup>۲۵</sup> - آهو/غزال، نشانه ای از روح است. از روزگاران کهن، آهو را یا در حال گریز و یا در دام ترسیم کرده اند. در این معنا، نمادی از مهار کردن شهوت ها و خشونت ها و جنبه نابود سازی ناخودآگاه است (خوان ادواردو، ۱۳۸۹: ۱۱۳).

### فهرست منابع

- ۱- آشتیانی، جلال الدین. (۱۳۶۸). **تحقیق در دین مسیح**. تهران: انتشارات نگارش.
- ۲- بابائی، پرویز. (۱۳۸۸). **کلیات خمسة نظامی گنجوی**. تهران: انتشارات نگاه.
- ۳- پرویزفر، پرویز. (۱۳۸۱). **زندگی و آثار گوتته** (جلد ۱). تهران: انتشارات مستوفی.

- ۴- حمیدیان، سعید. (۱۳۹۰). **لیلی و مجنون**. تهران: انتشارات قطره.
- ۵- خوان ادواردو، سرلو. (۱۳۸۹). **فرهنگ نمادها**. مترجم مهرانگیز اوحدی. تهران: انتشارات دستان.
- ۶- دوروژمن، دنی. (۱۳۷۴). **اسطوره های عشق**. مترجم جلال ستاری. تهران: نشر نشانه.
- ۷- ستاری، جلال. (۱۳۸۵). **حالات عشق مجنون**. تهران: انتشارات توس.
- ۸- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۹). **انواع ادبی**. تهران: انتشارات میترا.
- ۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۱). **تاریخ ادبیات در ایران** (جلد ۲). تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۰- عبده عبود و دیگران. (۲۰۰۱). **الأدب المقارن: مدخلات نظریه و نصوص و دراسات تطبیقیه**. دمشق: مطبعه قمحه اخوان.
- ۱۱- فروید، زیگموند. (۱۳۵۱). **توتم و تابو**. مترجم ایرج پور باقر. تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۲- کراچکوفسکی، ا. ا. (۱۳۷۶). **لیلی و مجنون**: پژوهشی در ریشه های تاریخی و اجتماعی داستان. مترجم کامل احمد نژاد. تهران: انتشارات زوار.
- ۱۳- کفافی، محمد عبد السلام. (۱۳۸۲). **ادبیات تطبیقی**. مترجم سید حسین سیدی. مشهد: به نشر (آستان قدس رضوی).
- ۱۴- گروه نویسندگان. (۱۳۸۴). **زندگی و شعر شاعران بزرگ ایران** (جلد ۲). تهران: انتشارات تیرگان.
- ۱۵- گرین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۸۵). **مبانی نقد ادبی**. مترجم فرزانه طاهری. تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۶- گسمان، ویلهلم. (۱۳۵۰). **تاریخ فرهنگ آلمان**. مترجم محمد ظروفی. تهران: انتشارات توس.
- ۱۷- گوته، یوهان ولفگانگ. (۱۳۴۲). **سرگذشت ورتو**. مترجم نصرالله فلسفی. تهران: نشر کانون معرفت.

۱۸- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). **رنج های ورتر جوان**. مترجم فریده مهدوی دامغانی.

تهران: نشر تیر.

۱۹- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۰). \_\_\_\_\_ . مترجم محمود حدادی. تهران: نشر ماهی.

۲۰- یوست، فرانسوا، «**مفهوم ادبیات جهان**»، مترجم علیرضا انوشیروانی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، شماره ۵، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد جیرفت)، صص ۴۸ - ۳۳، سال ۱۳۸۷.

۲۱- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۹). **انسان و سمبل هایش**. مترجم محمود سلطانیه.

تهران: انتشارات جامی.

22- Goethe, Johan Wolfgang. (1973). **Die Leiden des jungen Werther**. Druckhaus Nomos, Sinzheim, Germany.